

Zulu folktales ✎  
Wiehan de Jager 📌  
Persian 😊  
Level 4



انتقام پرندہ ی غسل نما

# Storybooks Canada

[storybookscanada.ca](http://storybookscanada.ca)

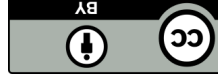
انتقام پرندہ ی غسل نما

Written by: Zulu folktales

Illustrated by: Wiehan de Jager

Translated by: Marzieh Mohammadian Haghighi

This story originates from the African Storybook ([africanstorybook.org](http://africanstorybook.org)) and is brought to you by Storybooks Canada in an effort to provide children's stories in Canada's many languages.



This work is licensed under a Creative Commons

[Attribution 3.0 International License.](https://creativecommons.org/licenses/by/3.0)

<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0>



این داستان نگده پرنده ی عسل نما و مرد حریصی به نام گینگله می باشد. یک روز زمانی که گینگله برای شکار بیرون رفته بود صدای نگده را شنید. خیال خوردن عسل، دهان گینگله را به آب انداخت. او ایستاد و با دقت گوش کرد و آنقدر جستجو کرد تا اینکه بالاخره پرنده را در بالای درخت دید. ”جیک جیک - جیک جیک - جیک جیک جیک“ صدای حرکت پرنده روی برگ ها شنیده می شد، وقتی که از این درخت به آن درخت می پرید. او ”جیک جیک - جیک جیک - جیک جیک جیک“ می کرد، و هر از گاهی متوقف می شد تا اینکه مطمئن شود که گینگله دارد او را دنبال می کند.

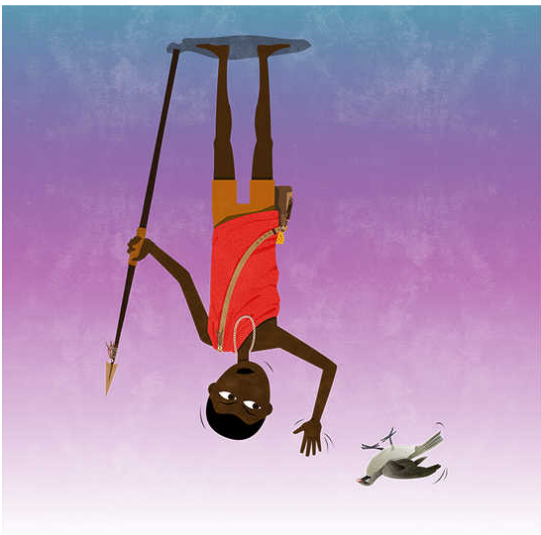
۱۰۰۰ ساله در آنجا می‌زند. نگاره  
 در آنجا می‌زند. نگاره در آنجا می‌زند. نگاره  
 در آنجا می‌زند. نگاره در آنجا می‌زند. نگاره  
 در آنجا می‌زند. نگاره در آنجا می‌زند. نگاره  
 در آنجا می‌زند. نگاره در آنجا می‌زند. نگاره



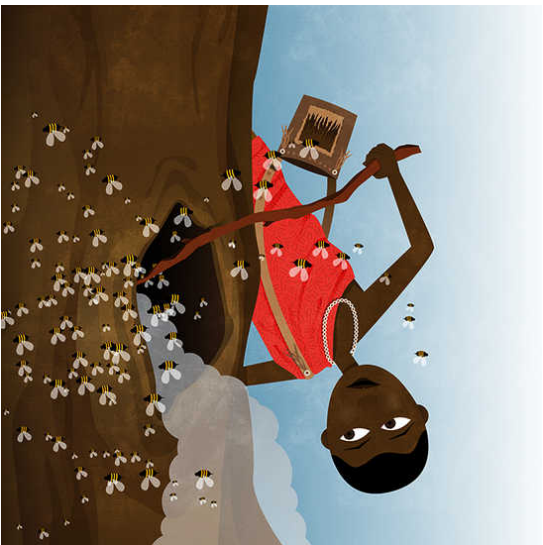


بنابراین گینگیله نیزه ی شکارش را در پایین درخت گذاشت و مقداری شاخه ی کوچک جمع کرد و آتش کوچکی درست کرد. وقتی که آتش خوب می سوخت، او یک چوب خشک بلند را در قلب آتش قرار داد. این چوب به اینکه دود زیادی تولید می کند مشهور بود. او طرف سرد چوب را با دندانش گرفت و در حالیکه چوب می سوخت و دود می کرد شروع به بالا رفتن از تنه ی درخت کرد.

پرنده‌ها را شکار می‌کنند و گوشت آن‌ها را می‌خورند. پرنده‌ها را شکار می‌کنند و گوشت آن‌ها را می‌خورند. پرنده‌ها را شکار می‌کنند و گوشت آن‌ها را می‌خورند.



پرنده‌ها را شکار می‌کنند و گوشت آن‌ها را می‌خورند. پرنده‌ها را شکار می‌کنند و گوشت آن‌ها را می‌خورند. پرنده‌ها را شکار می‌کنند و گوشت آن‌ها را می‌خورند.





وقتی که زنبورها بیرون بودند، گینگیله دستش را به داخل لانه فشار داد. او یک مشت پر از شانه ی عسل سنگین که از آن عسل غلیظ می چکید و پر از زنبورهای کوچک بود بیرون آورد. او با دقت شانه ی عسل را در داخل کیسه ای که بر روی شانه اش حمل می کرد قرار داد. و شروع کرد به پایین آمدن از درخت.

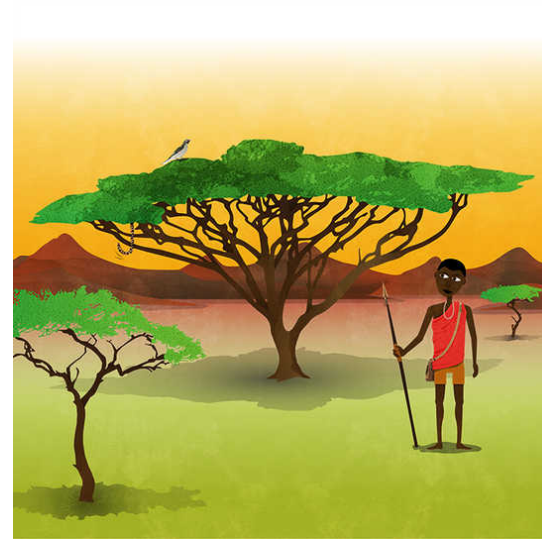


قبل از اینکه پلنگ به گینگیله ضربه بزند، او با عجله فرار کرد به پایین درخت. به خاطر اینکه عجله داشت او شاخه را گم کرد، و با یک ضربه ی سنگین روی زمین فرود آمد وزانویش پیچ خورد. او با سرعتی که در حد توانش بود لنگان لنگان دور شد. از خوش شانسی او، پلنگ هنوز خیلی خواب آلود بود که بخواهد او را تعقیب کند. نگده، آن پرنده ی عسل نما انتقامش را گرفت. و گینگیله درس عبرت گرفت.





ولی گینگله آتش را خاموش کرد، نیزه اش را برداشت و به سمت خانه راه افتاد و به نگده توجه نکرد. نگده با عصبانیت گفت، "ویک-تورر! ویک-تورر!" گینگله ایستاد، و به پرنده ی کوچک نگاه کرد و بلند بلند خندید. "تو مقداری عسل می خواهی دوست من؟ آره! ولی من همه ی کارها را خودم کردم، و کلی نیش خوردم و زنبورها مرا گزیدند. چرا باید این عسل دوست داشتنی را با تو قسمت کنم؟" سپس او به راهش ادامه داد. نگده خیلی عصبانی بود! این راه مناسبی برای رفتار با او نبود! اما او تاوان کار خود را می دهد!



چند هفته بعد یک روز گینگله دوباره صدای نگده را شنید. او عسل خوشمزه را به یاد آورد، و یک بار دیگر مشتاقانه آن پرنده را دنبال کرد. بعد از اینکه گینگله را در طول جنگل هدایت کرد، نگده ایستاد تا روی یک درخت تیغ دار چتر مانند استراحت کند. گینگله فکر کرد، "آهان." "کندو باید در این درخت باشد." او سریعاً آتش کوچکش را درست کرد و شروع به بالا رفتن کرد، شاخه ی دوددار را با دندانش گرفت. نگده نشست و تماشا کرد.